عکس: corbis

«حیات فلسفه در ایران» در گفت‌وگو با دکتر علی افضلی (عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه)

آداب خودباوری فکری

مکتب فلسفی ما از زمان ملاصدرا به بعد قفل شده است

مهسا رمضانی
خبرنگار

یکی از پرسش‌های جدی و معنادار در فضای فلسفی معاصر ما، پرسش از «پویایی فلسفه» است. دلیل این معناداری و مسأله‌شدگی، عقبه و پیشینه تاریخی-فلسفی ما است. در گذشته تاریخی و فلسفی ما متفکرانی همچون ابن‌سینا، فارابی، سهروردی، ملاصدرا و... به چشم می‌خورند و دغدغه اصلی و معاصر ما، پرسش از امتداد و تداوم این مسیر است؟ امروز از کدام مکتب، کدام فیلسوف و کدام پرسش‌های فلسفی می‌توان حرف زد؟ اساساً پرسش و مسأله فلسفی معاصر ما چیست؟ چقدر توانسته‌ایم پرسش‌های تازه‌ای طرح کنیم؟ اگر تفکر فلسفی را «خودآگاهی به جهان و وضعیت خود» تعریف کنیم، چقدر آگاهی‌هایی که تولید می‌کنیم ناظر به خود ما است؟ مجموعه این پرسش‌ها، ما را بر آن داشت تا با دکتر علی افضلی، دکترای فلسفه و مدیر گروه کلام مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه به گفت‌وگو بنشینیم تا ببینیم «آیا فلسفه در ایران هنوز زنده است؟» او معتقد است اگر از سه ظرفیت «خودباوری فکری»، «تفکر انتقادی» و «نوآوری در فلسفه‌های مضاف» بهره بگیریم می‌توانیم تفکر فلسفی در ایران را از رخوت و سستی که سال‌ها است به آن گرفتار شده، خارج کنیم. افضلی در این گفت‌وگو، از «آداب خودباوری عقلی و فلسفی» برایمان می‌گوید.

■ جناب دکتر افضلی، چقدر فلسفه و تفکر فلسفی در جامعه ما از پویایی لازم برخوردار است؟ این روزها بسیاری از اهالی فلسفه، حکم به «انسداد تفکر فلسفی در ایران» داده‌اند! آیا با چنین قضاوت‌هایی درباره حیات تفکر فلسفی در ایران موافق هستید؟ از نظر شما، آیا تفکر فلسفی در جامعه ما به بن‌بست رسیده است؟

از یک جهت در جامعه‌مان «انسداد تفکر فلسفی» نداریم و از جهتی داریم؛ از آن جهت نداریم که نسل جدید، در حوزه پژوهش‌های فلسفی، مسیر تازه‌ای را کلید زده است که تا پیش از این مرسوم نبود، مثل ورود به بحث «فلسفه‌های مضاف» که در سنت فلسفی ما غایب بود یا استادان نسل پیش چندان به این مباحث ورود نمی‌کردند و به همان بحث‌های سنتی متافیزیکی بسنده می‌کردند، اما نسل جدید دانشجویان، استادان و پژوهشگران فلسفه، به واسطه ورود به مباحث فلسفه‌های مضاف، حوزه‌های تازه‌ای را در پژوهش‌های فلسفی رقم زده‌اند، اما این پیشرفت، صددرصدی و کامل نیست و تنها یک نقطه شروع است و باید بیش از اینها در این زمینه کار و پژوهش کرد.

اما از آن جهت دچار «انسداد تفکر فلسفی» هستیم که بسیاری از مواضع فلسفی دست‌نخورده باقی مانده است تا آنجا که می‌توان مدعی شد که از زمان ملاصدرا به بعد ما نوآوری فلسفی چندانی نداریم! بجز معدود متفکرانی که کوشیده‌اند حرف‌ها و موضوع‌های جدیدی را در جامعه فکری بسط دهند. با این حال، موضوع‌ها همان موضوعات است، مسائل همان مسائل است، راه‌حل‌ها همان راه‌حل‌ها است، پاسخ‌ها هم عمدتاً همان چیزی است که در فلسفه ملاصدرا وجود دارد. تقریباً همه‌چیز دست‌نخورده باقی مانده است و استادان فلسفه ما به تکرار این مباحث بسنده کرده‌اند.

در دانشگاه‌ها همان مباحث تدریس می‌شود که در حوزه‌های علمیه هم به همین صورت است. هیچ نوآوری فلسفی چه در مسائل فلسفی چه در پاسخ‌ها دیده نمی‌شود. واقعیت این است که مکتب فلسفی ما از زمان ملاصدرا به بعد قفل شده است و متأسفانه کار ما به تکرار و شرح همان بحث‌ها خلاصه شده است. بنابراین، معتقدم ما از «انسداد تفکر فلسفی» در جامعه‌مان رنج می‌بریم.

■ چه موانعی بر سر راه «پویایی تفکر فلسفی ما» وجود دارد؟

در زمینه «پویایی تفکر فلسفی» با دو مشکل مواجه هستیم که اگر این دو مشکل حل شود، باب تفکر فلسفی باز و رخوت از جامعه فلسفی تا حد زیادی رخت برمی‌بندد؛ نخست، «نوآوری در فلسفه» است و دوم، «نقد جدی بر فلسفه‌های سنتی» اعم از فلسفه‌های مشاء، اشراق و ملاصدرا است.

امروز کمتر کسی به فلسفه‌های مشاء و اشراق توجه دارد و عمدتاً تمرکز بر فلسفه ملاصدرا است اما در همین فلسفه هم ما نقدی جدی نمی‌بینیم. شاید میزان نقدهایی که در جامعه فلسفی ما صورت می‌گیرد تنها ۵ درصد باشد، این در حالی است که برای پویایی فلسفی باید ذهن‌ها را از تابوی فلسفه سنتی رها کنیم.

■ «تفکر انتقادی» چرا در میان متفکران فلسفه ما ضعیف است؟ چرا جامعه فلسفی ما، نقد را در دستور کار خود قرار نمی‌دهد؟

دلیل این وضعیت نخست تعصب نسبت به آرای گذشتگان و دوم کم جرأتی و عدم شهامت کافی برای نقد است. این در حالی است که سهروردی با نقد ابن‌سینا و بعدها ملاصدرا با نقد ابن‌سینا و سهروردی، مکتب تازه و نظریه‌های جدید را پایه‌گذاری کردند.

بنابراین، مادامی می‌توان از پویایی و زایایی تفکر فلسفی در جامعه حرف زد که اهالی فلسفه مواجهه‌ای «فعال» و «منتقدانه» را نسبت به ملاصدرا در دستور کار خود قرار دهند، اما واقعیت این است که در عمل چنین مواجهه‌ای اتفاق نمی‌افتد، چراکه فیلسوفان گذشته در جامعه ما از چنان قداستی برخوردارند که عملاً اهالی فلسفه را از پرداخت نقادانه به آنان بازمی‌دارد.

این در حالی است که تفکر علمی و فلسفی نباید تقدس‌گرایانه باشد؛ مادامی که این تقدس‌گرایی‌ها و تعصب‌ها وجود داشته باشد، تفکر فلسفی تا ده قرن دیگر هم نوآوری نخواهد داشت و اگر کسانی هم پیدا شوند که بخواهند نقدهای جدی و مهمی به آرای گذشتگان صورت دهند با دشواری‌های بسیاری مواجه خواهند شد و مورد هجوم و حمله قرار می‌گیرند.

بنابراین، تنها راه تحقق «پویایی تفکر فلسفی» در جامعه فکری و فلسفی ما به اعتقاد من «خودباوری عقلی، فکری و فلسفی» است، تنها در این صورت است که می‌توانیم راه گذشتگان را نقد و مکتب و تفکرات جدید فلسفی را عرضه کنیم.

برخورد تند با افکار منتقدانه باعث می‌شود جامعه فکری به سمت نوعی خودسانسوری حرکت کند که اگر هم حرف جدی دارند به خاطر عواقب احتمالی، از بیان، طرح و پرداخت به آن خودداری کنند.

ایران

نیم نگاه

■ تنها راه تحقق «پویایی تفکر فلسفی» در جامعه ما «خودباوری عقلی، فکری و فلسفی» است؛ تنها در این صورت است که می‌توانیم راه گذشتگان را نقد و مکتب و تفکرات جدید فلسفی را عرضه کنیم.

■ تفکر علمی و فلسفی نباید تقدس‌گرایانه باشد. فیلسوفان گذشته در جامعه ما از چنان قداستی برخوردارند که عملاً اهالی فلسفه را از پرداخت نقادانه به آنان بازمی‌دارد.

■ از «انسداد تفکر فلسفی» در جامعه‌مان رنج می‌بریم، چون بسیاری از مواضع فلسفی دست‌نخورده باقی مانده است تا آنجا که می‌توان مدعی شد که از زمان ملاصدرا به بعد ما نوآوری فلسفی چندانی نداریم!

■ در زمینه «پویایی تفکر فلسفی» با دو مشکل مواجه هستیم: نخست، نوآوری در فلسفه و دوم، نقد جدی بر فلسفه‌های سنتی اعم از فلسفه‌های مشاء، اشراق و ملاصدرا.

■ «آموزه‌های دینی» پتانسیل و ظرفیت بسیار بالایی در ایجاد «نوآوری‌های فکری» دارند. باید از این پتانسیل عظیم برای پویایی جریان تفکر فلسفی در جامعه‌مان بهره بگیریم.

■ نسل جدید، در حوزه پژوهش‌های فلسفی، مسیر تازه‌ای را کلید زده است که تا پیش از این مرسوم نبود، مثل ورود به بحث «فلسفه‌های مضاف» که در سنت فلسفی ما غایب بود.

■ «خودباوری فلسفی» چگونه اتفاق می‌افتد؟ و نیازمند چه پیش‌شرطهایی است؟

«آموزه‌های دینی» پتانسیل و ظرفیت بسیار بالایی در ایجاد «نوآوری‌های فکری» دارند. باید از این پتانسیل عظیم برای پویایی جریان تفکر فلسفی در جامعه‌مان بهره بگیریم.

بسیاری از کسانی که به آموزه‌های وحیانی معتقدند بشدت نسبت به مکاتب فلسفی گذشته تعصب دارند، لذا حتی اگر سراغ آموزه‌های دینی هم می‌روند باز همان رویکردهای مرسوم را پیش رو دارند در حالی که اگر تعصب را کنار بگذاریم می‌بینیم که در آموزه‌های دینی خودمان بسیاری از مباحث با آموزه‌های فلسفی سازگار نیست.

■ اگر تفکر فلسفی را «خودآگاهی به جهان و وضعیت خود» تعریف کنیم، چقدر آگاهی‌هایی که تولید می‌کنیم ناظر به مسائل جامعه ما است؟

موضوع‌ها و مباحث فلسفه به گونه‌ای هستند که ربط چندانی به وضعیت یک جامعه خاص ندارند، مثل دانش ریاضیات و فیزیک.

این جنس از علوم (علوم پایه) به یک معنا جهانشمول هستند و مسائل آنها، اختصاص به یک جامعه خاص ندارد، مگر آنکه در یک جامعه، به دلایل فرهنگی، اجتماعی و... چالش‌ها و پرسش‌هایی طرح شود که از یک طرف این پرسش‌ها در دیگر جوامع موضوعیت نداشته باشد و از طرف دیگر، آن پرسش‌ها، یک پاسخ فلسفی بطلبد.

در این فضا، مجموعه این پرسش‌ها و چالش‌ها، متفکران آن جامعه را وامی‌دارد تا به این پرسش‌ها، پاسخ‌های فلسفی ارائه کنند. به این معنا، شاید بتوان از «خودآگاهی فلسفی» حرف زد؛ اما اساساً خود فلسفه و مسائل آن مقید به یک جامعه خاص نیست.

ریزش‌های انقلاب اسلامی؛ چرا و چگونه؟

برخی از اسلام‌گرایانی که «ضعف نظری» داشتند بتدریج از قطار انقلاب پیاده شدند

دکتر حسین محمدی سیرت
عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق(ع)

۱ به منظور بررسی «زمینه‌ها، علل و عوامل ریزش‌های انقلاب اسلامی» نیاز داریم که سه مقدمه را طرح کنیم. نخست اینکه، «واگرایی» را یک امر منفی تعبیر کرده‌ایم. این امر ماهیتاً منفی است، اما به‌صورت مبنایی مورد پذیرش قرار گرفته است. با توجه به آیاتی از سوره‌های هود و ممتحنه، اگرچه باید از پدید آمدن واگرایی احتیاط کرد، اما در ادبیات دینی پذیرفته شده است و در علوم اجتماعی، نباید موضوعی خرق عادت پنداشته شود. بالاخره واگرایی بخشی از حرکت طبیعی انسان است.

دوم اینکه، وقتی از واگرایی سخن می‌گوییم، باید از همگرایی هم بگوییم. همگرایی در دال میان‌تهی اتفاق می‌افتد که دیگر، تفاوت‌ها دیده نمی‌شود و بیشتر شباهت‌ها به چشم می‌آید. در تحولات هیجانی مانند انقلاب‌ها و به‌طور مثال در انقلاب اسلامی، «نه» به رژیم پهلوی یک همگرایی ایجاد کرد که واگرایی‌ها را پنهان کرد. سیره حضرت امام(ره) حرکت به سوی وحدت بود. امام(ره) در رابطه با شریعتی هیچگاه موضع مستقیمی نگرفتند. ایشان در خصوص کتاب شهید جاوید نیز به آیات مشکینی و منتظری پیام دادند که این دامی برای اختلاف است و کنار بگذارید. ایشان همچنین در آذر ۵۷ در خصوص دیدار فرح با آیت‌الله خویی فتوا دادند که صحبت در خصوص این دیدار حرام شرعی است. بنابراین وقتی که حضرت امام(ره) در مسیر وحدت‌آفرین عمل می‌کند، طبیعتاً برخی اختلاف‌های خُرد در مسیر نظام‌سازی در راه تحقق انقلاب دیده نمی‌شود.

سوم اینکه، همان‌طور که تبیین وقوع انقلاب اسلامی و نظریه‌های انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌ها متفاوت است، تبیین واگرایی در انقلاب اسلامی نیز با دیگر انقلاب‌ها فرق خواهد داشت.

۲ واگرایی در انقلاب اسلامی را باید در دو سطح دید؛ سطح نظری و سطح نفسی و درونی. انقلاب اسلامی همان‌طور که در حوزه اندیشه دگرگونی به‌وجود آورد و صحبت از «دین اجتماعی» کرد، در حوزه انسانیت و معنویت نیز تحول ایجاد کرد.

در سطح نفسانیات(درونی) موضوعات بسیاری را می‌توان مطرح و ذیل «روانشناسی سیاسی» تبیین کرد؛ خستگی، استهلاک، کاهش استقامت، جاذبه‌های مادی، زیست غرب‌گرایی (تفوق معادلات مادی بر معادلات انقلابی و معنوی در زیست انسانی)، حسادت، طمع و... را می‌توان در این حوزه تبیین کرد که در انقلاب اسلامی مصداق‌هایی نیز دارد.

پدیده آیت‌الله شریعتمداری را در حوزه نفسانی می‌توان تبیین کرد. مسأله او محمدرضا پهلوی نیست، چراکه اگر مسأله‌اش او بود با انقلاب همراه نمی‌شد و پیام نمی‌داد. پس از انقلاب، او ابتدا حزب خلق مسلمان را راه انداخت. سپس با چپ‌ها همراه شد و کودتای نوژه راه افتاد. در نهایت هم با قطب‌زاده همکاری کرد. البته تحلیل در این موضوع پیچیدگی‌هایی دارد که باید با دقت بررسی کرد.

در سطح نظر نیز اگر جریان‌های سیاسی دخیل در انقلاب اسلامی را تبیین کنیم، به پنج جریان خواهیم رسید که شامل چپ‌ها، التقاطی‌ها (چپ مسلمان)، ملی‌گراها، ملی مذهبی‌ها و اسلام‌گراها هستند. در مورد چپ‌ها و چپ‌های مسلمان واگرایی صورت نگرفته و اینها از ابتدا تافته جدا بافته‌ای بودند. امام خمینی(ره) از ابتدا خط و مرز خود را با جریان‌های چپ (مارکسیست‌ها، چریک‌های فدایی خلق و...) و چپ‌های مسلمان آشکار کرد.

در مورد جریان‌های اسلامی در انقلاب نیز آن فضایی که همگرایی‌ها را تقویت کرد، آن فضا هم اختلاف‌ها را کمرنگ کرد. ایده اصلی «حکومت اسلامی» بود و همه جریان‌ها به اسلام سیاسی معتقد بودند. در مرامنامه نهضت آزادی از حکومت دینی اجتماعی سخن به میان می‌آید. انقلاب مرحله طرح ایده‌های کلان است و در مرحله نظام‌سازی است که اختلاف‌ها به‌وجود می‌آید.

۳ بعد از نشستن پرواز پاریس، واگرایی‌ها بتدریج خود را نشان داد که نمونه آن تفاوت قرائت جریان ملی مذهبی‌ها است. در این خصوص دو نکته حائز اهمیت است؛ نکته نخست، علم‌گرایی دینی توسط ملی مذهبی‌ها است؛ دینی که در قواره علم تجربی خود را نشان می‌دهد. این دین طبیعتاً فردمحور می‌شود و از علوم‌اجتماعی فاصله دارد. بازرگان وقتی از دین سخن می‌گوید سراغ رفتارهای فردی دینی می‌رود. بنابراین اسلام نهضت آزادی در حالی که صحبت از یک اسلام اجتماعی می‌کند، به‌شدت فردی است.

نکته دوم، استقلال در فهم دین است. آنان مسیری می‌روند که خود را در قرائت از دین مستقل می‌بینند و اسلام اجتهادی را مطرح نمی‌کنند. تسخیر لانه جاسوسی بهانه‌ای برای پایان جریان ملی مذهبی است.

۴ در دهه شصت به‌دلیل وقوع دفاع مقدس این تنازع نظری فرصت نیافت و پس از جنگ و با قبول قطعنامه ۵۹۸، رحلت امام خمینی(ره) و فروپاشی شوروی، تنازعات بروز یافت. برخی، چون حضرت امام و کاریزمای او را می‌پذیرفتند، پس از رحلت ایشان دچار «چه کنم؟» شدند. برخی از جریان‌ها و افراد هم که انقلاب را ناخودآگاه در یک قرائت پراگماتیستی و در فضای چپ دیده بودند، دچار شوک شدند.

در دهه شصت موضوع توسعه مطرح شد. این موضوع یک خلأ تئوریک ایجاد کرد و بخش عمده‌ای از آن جریان اسلام‌گرا را که فاقد مبانی نظری کافی بودند دچار واگرایی کرد. در پایان دهه شصت، انقلابیونی که ضعف و فقر نظری داشتند، دچار واگرایی شدند. در ادامه موضوع توسعه پیش آمد. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش می‌گوید که ما وقتی شروع کردیم، نمی‌دانستیم چه باید بکنیم.

بنابراین واگرایی که در دهه هفتاد صورت گرفت؛ زمانی است که می‌خواهیم حرف ایجابی بزنیم و به نظر می‌رسد واگرایی‌های نفسانی از این دهه پررنگ‌تر شد و در این دهه انقلابیون فرصت زیست دیگری پیدا کردند. در دهه هفتاد موضوع مانور تجمل مطرح شد و زیست تغییر پیدا کرد. در نتیجه آن، زیست غرب‌گرایی خود را نشان داد.

به‌طور کلی واگرایی انقلاب اسلامی در مورد موج مخالف نظام اندیشه‌ای دنیای مدرن است. واگرایی در انقلاب اسلامی را باید واگرایی نسبت به موج غالب جهانی و علوم‌انسانی مسلط دید.

عکس: Tasnim

> وقتی از واگرایی سخن می‌گوییم، باید از همگرایی هم گفت. همگرایی به تعبیر برخی در دال میان‌تهی اتفاق می‌افتد که دیگر، تفاوت‌ها دیده نمی‌شود و بیشتر، شباهت‌ها به چشم می‌آید. در تحولات هیجانی مانند انقلاب‌ها و به‌طور مثال در انقلاب اسلامی، «نه» به رژیم پهلوی یک همگرایی ایجاد کرد که واگرایی‌ها را پنهان کرد. بنابراین وقتی که حضرت امام(ره) در مسیر وحدت‌آفرین عمل می‌کند، طبیعتاً برخی اختلاف‌های خُرد در مسیر نظام‌سازی در راه تحقق انقلاب دیده نمی‌شود. اما بعد از نشستن پرواز پاریس، واگرایی‌ها بتدریج خود را نشان داد که نمونه آن تفاوت قرائت جریان ملی مذهبی‌ها است

***مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده سخنرانی دکتر حسین محمدی سیرت است که در نشست «بررسی زمینه‌ها، علل و عوامل ریزش‌های انقلاب اسلامی» در محل مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی ارائه شد و از سوی برگزارکنندگان، تدوین و تنظیم شده است.**